



سراپرده، خیمه و خرگاه نیست

دکتر تیدمندی نوریان

مقدمه

زبان را به درختی تشبیه می‌کنند، که همواره تنه و شاخه‌های اصلی آن ثابت و استوار است، اما برگ و بار آن هر سال تازه می‌شود. بسیاری از واژه‌ها، ترکیبات و کنایات در هر عصری متناسب با اوضاع زندگی مردم در زبان وجود دارد که برای مردم آن عصر که هر روز با آنها سروکار دارند، کاملاً آشنا و شناخته شده‌است، اما با تغییر شرایط زندگی و مناسبات اجتماعی و جایگزین شدن مفاهیم و اشیاء جدید، آن واژه‌ها و ترکیبات و کنایات فراموش می‌شود و بطبع برای مردم روزگاران بعد ناشناخته می‌ماند. متأسفانه فرهنگ‌نویسان گذشته بدون توجه به این نکته، بسیاری از کلمات را به صرف این که برای خودشان و مردم روزگارشان آشنا بوده‌است، از قلم انداخته و متذکر دقیق آنها نشده‌اند و یکی از مشکلات اساسی فهم متون کهن همین است. در این گفتار با ذکر نمونه‌ای از این مقوله، مطلب بخوبی روشن می‌شود. در داستان رستم و سهراب شاهنامه - چنانکه همگان به یاد دارند- پیش از آغاز جنگ، سهراب بر بالای یک بلندی هجیر را نزد خود می‌خواند و درباره لشکرگاه ایرانیان و شاه و پهلوانان از او سؤال می‌کند. از جمله می‌پرسد:

بگو کان سراپرده هفت رنگ
بدو اندرون خیمه‌های پلنگ
به پیش اندرون بسته صدزنده پیل
یکی مهد پیروزه بر سان نیل
یکی برز خورشید پیکر درفش
سرش ماه زرین غلافش بنفش
به قلب سپاه اندرون جای کیست
ز گردان ایران ورا نام چیست
(فردوسی، ج ۲، ص ۴۷۸)

هجیر پاسخ می‌دهد که کیکاووس پادشاه ایران است...

ازین پس بدو گفت بر میمنه
سوار است بسیار و پیل و بنه
سراپرده‌ای برکشیده سیاه
رده گردش اندر زهرسوسپاه
به گرد اندرش خیمه زاندازه بیش
پس پشت پیلان و بالاش پیش

بدر



●● بسیاری از واژه‌ها،
ترکیبات و کنایات در هر
عصری متناسب با اوضاع
زندگی مردم در زبان
وجود دارد که برای مردم
آن عصر که هر روز با آنها
سروکار دارند، کاملاً آشنا
و شناخته شده است، اما
با تغییر شرایط زندگی
و مناسبات اجتماعی و
جایگزین شدن مفاهیم و
اشیاء جدید، آن واژه‌ها و
ترکیبات و کنایات فراموش
می‌شود و بطبع برای مردم
روزگاران بعد ناشناخته
می‌ماند ●●

و به همین گونه یکایک سراپرده‌ها را با انگشت به هجیر نشان می‌دهد و از خیمه‌ها و کسانی که درون آن سراپرده‌ها دیده می‌شوند، پرسش می‌کند.

از سخن حکیم بروشنی، استنباط می‌شود که از بالای آن بلندی خیمه‌ها و پهلوانان و سایر لشکریان، اسبان و پیلان و هر چه درون سراپرده‌هاست بوضوح دیده می‌شود. روانشاد استاد مینوی در کتاب رستم و سهراب چاپ بنیاد شاهنامه در معنی سراپرده به اختصار نوشته‌اند: «خیمه‌ای سلطنتی، بسیار بزرگ، دارای دهلیز و سقفهای متعدد جدا.» (ص ۱۱۹)

نزدیک به سی سال پیش، هنگام تدریس متن رستم و سهراب ناگهان به نظر بنده رسید که اگر سراپرده خیمه باشد - ولو بسیار بزرگ- با شناختی که از خیمه وجود دارد؛ ماهیت آن، داشتن سقف و ستون و طناب و علت وجودی آن جلوگیری از تابش آفتاب و ریزش باد و باران و مانند آن است. چگونه ممکن است از بالای بلندی تمام جزئیات درون آن را به دقت مشاهده کرد؟

پس از آن، باز در هنگام تدریس متن رستم و اسفندیار به نکته‌ای برخوردیم که همین پرسش را به دنبال داشت. زمانی که اسفندیار به هیرمند می‌رسد:

بر آیین بیستند پرده سرای
بزرگان لشگر گزینند جای
شرعی بزد زود و بنهاد تخت
بر آن تخت بر شد گو نیکبخت

اگر سراپرده خیمه بزرگی است که سقف دارد، چرا باید درون آن سایبان بزنند و تخت را در زیر آن بگذارند؟

همین پرسش از جمله‌ای از تاریخ بیهقی به ذهن می‌رسد که درباره سبکتگین آورده است. «یک روز گرمگاه در سرای پره به خرگاه بود، به صحرای بُست.» (بیهقی ۱۳۵۰، ص ۵۸۲) پیداست سبکتگین در آن "گرمگاه" از تابش آفتاب به صحن سراپرده، به درون خرگاهی که داخل سراپرده بوده است پناه می‌برد. در ضمن اگر سراپرده خیمه و چادر بزرگ باشد و خرگاه نیز همین معنی را بدهد، چگونه دو چادر بزرگ در داخل هم قرار می‌گیرد؟

در کتابهای درسی رستم و سهراب و رستم و اسفندیار که در این سالها منتشر شد همان معنی مینوی به عین عبارت یا با کمی تغییر در بیان، برای سراپرده و مقلوب آن پرده سرای آورده شده است. مؤلفان فرهنگهای اختصاصی شاهنامه مانند عبدالقادر بغدادی در "لغت شاهنامه" و عبدالحسین نوشین در "واژه نامک" و نظایر آن نیز گویا معنی سراپرده را چنان بدیهی و واضح می‌پنداشته‌اند که نیازی به ذکر آن ندیده‌اند.

در فرهنگ فریتس ولف دو کلمه آلمانی در برابر سراپرده آمده است که یکی به معنی پرده‌ای است که جلوی خیمه نصب می‌شود و دیگری به معنی خیمه سلطنتی و چادر شاهزادگان است. به چندین فرهنگ دیگر که غربیان برای واژه‌های فارسی تألیف کرده‌اند هم مراجعه شد، که پاسخی قانع کننده برای این پرسش نداشتند. در فرهنگهای فارسی جز یک مورد که پس از این به آن خواهیم پرداخت، همه‌جا

سراپرده را خیمه و چادر بزرگ معنی کرده‌اند. نگارنده بناچار از همان زمانها تا کنون با دقت و جستجوی دائم در خود شاهنامه و بسیاری متون نظم و نثر دیگر، شواهد متعدد سراپرده و پرده سرای را استخراج کرد و با دقت در کاربرد آنها و سنجش آنها با یکدیگر معنایی به نظرش رسید که در این گفتار عرضه می‌شود.

نخستین مطلبی که با مقایسه شواهد مختلف به نظر می‌رسد، این است که همه‌جا سراپرده و خیمه و خرگاه هریک به‌طور جداگانه و مستقل از یکدیگر ذکر شده است و نیز همه‌جا خیمه و خرگاه درون سراپرده برپا می‌شود؛ مثلاً در این بیت:

سراپرده زد بر لب آب شاه
همه خیمه زد گردش اندر سپاه
(فردوسی، ج ۶، ص ۱۵۹۴)

و یا:

به دیبای چینی سراپرده بود
فراوان به پرده درون برده بود
(فردوسی، ج ۵، ص ۱۲۳۸)

و یا:

درفش همایون برافراختند
سراپرده و خیمه‌ها ساختند
(فردوسی، ج ۶، ص ۱۴۸۹)

دومین ویژگی سراپرده وسعت بیش از اندازه آن است که سراسر دشت را می‌پوشاند، چنانکه در همان داستان رستم و سهراب می‌خوانیم: کیکاووس؛ "سراپرده و خیمه زد بر دو میل" و منوچهری دامغانی در ستایش ممدوح خود می‌گوید:

چون سپه را بسوی دشت برون برده بود
گرد لشکر صدوشش میل سراپرده بود
چون سواران سپه را به هم آورده بود
بیست فرسنگ زمین بیش بود لشکرگاه
(دیوان، ص ۱۹۱)

سومین نکته وجود اسبان و پیلان در سراپرده است، چنانکه در تاریخ بلعمی آمده است: «یک روز نماز دیگر الیانوس در سراپرده ایستاده بود بر اسب.» (به نقل از دهخدا، ذیل سراپرده)

و در شاهنامه شواهد متعدد از جمله در داستان رستم و سهراب که رخش رستم در سراپرده و در پیش خیمه در کنار رستم ایستاده است.

چهارمین نکته افعالی است که برای برپا کردن سراپرده به کار می‌رود:

زدن: سراپرده زد بر لب هیرمند
بستن: بر آیین بیستند پرده سرای^۱
(فردوسی، ج ۶، ص ۱۶۴۳)

کشیدن: سراپرده شهریار جوان
کشیدند در پیش آب روان
(فردوسی، ج ۵، ص ۱۲۲۱)





سراپرده جداگانه دارند که با رنگ‌های گوناگون از یکدیگر متمایز است:

سراپرده شهریار و سران
کشیدند بر دشت مازندران
(فردوسی، ج ۲، ص ۳۶۷)

در منابع مختلف کلمه سَرادق را معرب سراپرده دانسته‌اند. در فرهنگ‌نامه قرانی که براساس دوازده ترجمه کهن قرآن کریم است، تنها یکی از آنان سَرادق را دود و فروغ معنی کرده و یکی دیگر (دیوار است) و بقیه ده ترجمه، همه آن را سراپرده معنی کرده‌اند.

در لسان‌العرب ذیل سَرادق آمده است: کُلُّ ما احاط بشيءٍ نحو الشقه فی المضرب او الحائط المشتمل علی الشیء، یعنی آن را حائط و حصارى دانسته که بر گرد خرگاه و خیمه‌گاه کشیده شده‌است.

در این بیت فرزدق نیز کاربرد سَرادق دقیقاً با کاربرد سراپرده در شاهنامه و سایر متون فارسی مطابقت دارد:

تمتیتهم حتی اذا ما لقتیهم
ترکت لهم قبل الضراب السرادقا
(به نقل از جوالیقی، ص ۲۰۰)

سرانجام به معنی لغوی اجزای این ترکیب می‌رسیم. سرای به معنی حریم و چهاردیواری محافظت شده‌است و قاعده ترکیب آن با پرده باید به معنی حریم و حصارى باشد که به جای خشت و گل و سنگ و آجر، از پرده ساخته شده باشد.

اکنون با یادآوری آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که سراپرده چیزی است غیر از خیمه و خرگاه و وسعت آن بسی بیشتر از هر خیمه و خرگاهی است و خیمه‌ها پس از برپا شدن سراپرده، درون آن زده می‌شود و مثلاً منظور از این بیت رستم و اسفندیار:

بر آیین ببستند پرده‌سرای
بزرگان لشکر گزیدند جای

آن است که وقتی سراپرده مطابق رسم و آیین بسته شد، هریک از بزرگان لشکر جای خیمه خود را در محوطه آن انتخاب کرد. این خیمه‌های داخل سراپرده و چیزهای دیگری که در سراپرده باشد، از فاصله دور، از بالای بلندی قابل رؤیت است پس سراپرده نمی‌تواند سقف داشته باشد. چنانکه پیش از این اشاره شد، از همه فرهنگ‌های فارسی که به نظر بنده رسید، تنها یکی از آنان معنی سراپرده را به ایجاز درست ذکر کرده است و آن برهان قاطع است که آورده است: «بارگاه پادشاهان را گویند» و سپس معنی درست را چنین نوشته: «پرده بلندی را نیز می‌گویند که به منزله دیواری باشد که بر دور خیمه‌گاه کشند» (برهان، ذیل سراپرده)

پس باید گفت سراپرده عبارت از آن است که در دشت و بیابانی وسیع، تیرکهای بلند متعددی در فواصل معین بر گرد محوطه گسترده‌ای در زمین می‌کوبند و به دور آنها پرده می‌کشند تا حریم و حصارى باشد که بیگانگان و افرار غیرمجاز نتوانند در آن وارد شوند. درست مانند سیم

همچنین مشخصه سراپرده، داشتن یک راهروی ورودی است که فردوسی آن را «دهلیز پرده‌سرای» می‌نامد و جایگاه نوبتیان و نگهبانان است و دارای درگاه (کریاس) و پرده‌ای است که در پیش آن آویخته شده و هرکس اجازه ورود یافت از آن پرده می‌گذرد:

از ایرانیان آنکه پد پاک‌رای
بیامد به دهلیز پرده‌سرای
بفرمود تا پرده برداشتند
ز درشان به آواز بگذاشتند
رسیدند نزدیک بهرام‌شاه
دیدند زیبا یکی تخت و گاه
(فردوسی، ج ۷، ص ۱۳۱)

و به همان شیوه که زمانی پادشاه در کاخ خود در شهر باشد، از درگاه کاخ هنگام حرکت، خروشیدن کوس و تیره و کرنای برمی‌خیزد، هنگامی هم که در دشت در سراپرده باشد از دهلیز فریاد کوس و کرنای برمی‌آید.

خروشیدن زنگ و هندی درای
برآمد ز دهلیز پرده‌سرای
سپهید سوی جنگ بنهاد روی
ابا لشکری ساخته جنگ‌جوی
(فردوسی، ج ۱، ص ۱۴۷)

و یا:

همان ناله کوس با کز نای
برآمد ز دهلیز پرده‌سرای
سپهید به نزدیک ایران کشید
سپه را به نزد دهستان کشید
(فردوسی، ج ۱، ص ۱۷۵)

پیش از آنکه شاه از شهر خارج شود، سراپرده را از شهر بیرون می‌برند چنان که در تاریخ بیهقی می‌خوانیم: «امیر مسعود به سپاهان بود و قصد داشت... بر جانب همدان و جبال رود و فرژاشان سرای پرده بیرون بردند و در آن هفته بخواست رفت.» (بیهقی، ۱۳۵۰، ص ۱۲)

و در شاهنامه بارها این نکته آمده است، از جمله:

سراپرده از شهر بیرون کشید
سپه راهمه سوی هامون کشید
(فردوسی، ج ۲، ص ۳۶۲)

می‌پرسیم سراپرده با این عظمت را چگونه حمل و نقل می‌کنند؟ حکیم ابوالقاسم فردوسی پاسخ می‌دهد:

بفرمود تا گاو و گردون^۳ برند
سراپرده از شهر بیرون برند
(فردوسی، ج ۶، ص ۲۶۱)

بنابراین به جای کاخ که در شهر است، سراپرده در دشت و بیابان برپا می‌شود.

میان اندرون ریگ و دشت فراخ
سراپرده و خیمه بر جای کاخ
(فردوسی، ج ۵، ص ۱۲۸۷)

افزون بر پادشاه، در جنگ‌های بزرگ، سران لشکر هر یک

●● نزدیک به سی سال
پیش، هنگام تدریس متن
رستم و سهراب ناگهان
به نظر بنده رسید که اگر
سراپرده خیمه باشد - ولو
بسیار بزرگ - با شناختی
که از خیمه وجود دارد؛
ماهیت آن، داشتن سقف
و ستون و طناب و علت
وجودی آن جلوگیری از
تابش آفتاب و ریزش باد
و باران و مانند آن است.
چگونه ممکن است از بالای
بلندی تمام جزئیات درون
آن را به دقت مشاهده
کرد؟ ●●





●● در کتابهای درسی رستم و سهراب و رستم و اسفندیار که در این سالها منتشر شد همان معنی مینوی به عین عبارت یا با کمی تغییر در بیان، برای سرایرده و مقلوب آن پرده سرای آورده شده است. مؤلفان فرهنگهای اختصاصی شاهنامه مانند عبدالقادر بغدادی در "لغت شاهنامه" و عبدالحسین نوشین در "واژه نامک" و نظایر آن نیز گویا معنی سرایرده را چنان بدیهی و واضح می پنداشته اند که نیازی به ذکر آن ندیده اند ●●

خاردار که امروزه می کشند. تعداد زیاد آن تیرکها (که فردوسی میخ سرایرده می گوید) از جمله بخشی از داستان رستم و سهراب، استنباط می شود که سهراب به سرایرده کیکاووس حمله کرده:

...خم آوردان پس عنان کردسیخ
بزد نیزه بر کند هفتاد میخ
سرایرده یک بهره آمد به پای
ز هرسو برآمد دم کز نای

سرانجام باید گفت خوشبختانه در کتاب بسیار مفید و ارزنده آداب الحرب و الشجاعة آنجا که از تعبیه لشکر

سخن می گوید، دقیقاً محل استقرار سرایرده را در قلب لشکر نشان داده است. تا از هر طرف محافظت شود و نقشه آن نیز به دقت در آن کتاب ترسیم شده است.^۵ عین عبارت کتاب چنین است: «چنان که سرای پرده در میان لشکرگاه باشد بر مثل حصار و لشکرگاه دیگر به مثل شارستان گرد حصار.» (صص ۲۸۹-۲۸۳) چندین سال پیش در کتابی خواندم که گاهی سپرهای بلند مستطیل شکل را به پرده های سرایرده نصب می کرده اند تا از تیربارن دشمن در امان باشند. متأسفانه برگه ای را که مشخصات آن منبع را بر آن نوشته بودم، نیافتم.^۶

کتابنامه

۱. فرهنگنامه آرنی، گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهشهای اسلامی، با نظارت دکتر محمد جعفر یاحقی، انتشارات آستان قدس رضوی.
۲. ابن خلف تبریزی، محمدحسین: برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۶۲.
۳. ابن منظور، جمال الدین محمدبن مکرم: لسان العرب، دار صادر، بیروت، بی تا.
۴. بغدادی، عبدالقادر: لغت شاهنامه، تصحیح کارل زالمان، ترجمه و توضیح و تعلیق، دکتر توفیق سبحانی، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲.
۵. بیهقی، ابوالفضل: تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ دوم، ۱۳۵۶.
۶. جلال الدیم محمد بلخی، مولانا: مثنوی، به تصحیح نیکلسون، ترجمه و تحقیق دکتر حسن لاهوتی، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۲.
۷. جوالیقی، ابومنصور: المعرب من الکلام الاعجمی، تحقیق و شرح، احمد محمد شاکر، چاپ افست، تهران.
۸. دهخدا، علی اکبر: لغتنامه، انتشارات دانشگاه تهران.
۹. فردوسی، حکیم ابوالقاسم: شاهنامه، برای امکان یافتن شواهد از فرهنگ ولف از چاپ کتابفروشی بروخیم، تهران، ۱۳۱۳، نقل شده و در موارد لزوم با چاپ مسکو تطبیق شده است.
۱۰. مبارکشاه، محمدبن منصور، آداب الحرب و الشجاعة، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۴۶.
۱۱. محمد پادشاه، متخلص به شاد: فرهنگ آندراج، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، انتشارات خیام، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
۱۲. منوچهری دامغانی، دیوان، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، انتشارات روزار، تهران، ۱۳۴۷.
۱۳. مینوی، مجتبی (مقدمه و تصحیح و تعلیق)، داستان رستم و سهراب، بنیاد شاهنامه، تهران، ۱۳۵۲.
۱۴. نوشین، عبدالحسین، واژه نامک، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰.
۱۵. ولف، فریتس، فرهنگ شاهنامه فردوسی، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۷.

پی نوشت

۱. زدن به اعتبار کوفتن ستونها در زمین، بستن به اعتبار بستن پرده ها به ستونها و کشیدن به اعتبار کشیدن پرده گرداگرد محوطه.
۲. از جمله در این بیت داستان رستم و اسفندیار: به شبگیر هنگام بانگ خروس ز درگاه برخاست آوای کوس (فردوسی، ج ۶، ۱۶۴۳)
۳. گردون: ارباب که به هندی "گاری" گویند. (آندراج)
۴. در لغتنامه دهخدا نیز ذیل "سرایرده" از برهان قاطع نقل شده است.
۵. یادآوری می شود که امروز به جای سرایرده، اردوگاه و به جای سرایرده زدن در شاهنامه و سایر متون، از جمله در این بیت مثنوی مولانا: چون سلیمان را سرایرده زدند جمله مرغانش به خدمت آمدند بارها به کار رفته است، اردو زدن مصطلح شده است. منوچهری دامغانی نیز چنین گفته است: ملکی کش ملکان بوسه بر اکلیل زدند میخ دیوار سرایرده به صد میل زدند (دیوان، ص ۱۹۱)
۶. از خوانندگان ارجمند تقاضا دارم اگر به این مطلب برخوردند، آن را از طریق مجله دریاچه به آگاهی همگان برسانند.



این مطلب محل اتفاق است که تا کنون مادر ایران شاعری مثل فردوسی نژائیده است... علامه این اثیر در خاتمه مثل السائر می نویسد که زبان عربی با وجود وسعت و مفردات زیاد از عهده جواب شاهنامه نمی تواند برآید و کتاب مزبور در حقیقت قرآن عجم می باشد، فضلی اروپا هم که از زبان فارسی واقف اند فردوسی را استاد و شخص اول می دانند... شما اگر بخواهید پایه هنر و اصل کمال یک شاعر را به دست بیاورید باید موضوع واقعه نگاری و ابراز احساسات و جذبات انسانی آن شاعر را تحت نظر بگیرید، در این دو قسمت هم باید دانست که فردوسی استاد و پیشرو همه سخن سرایان است»

(شبللی نعمانی - وفات ۱۳۳۲ هـ - شعرالعجم ترجمه فخر داعی گیلانی)